

منشأ قصه لیلی و مجنون*

ذبیح‌الله صفا

منظومه مفصل و زیبایی نظامی به نام لیلی و مجنون، که بازگوینده سرگذشت قیس‌العامری شاعر عرب و داستان عشق او به لیلی است، به علت مهارتی که در نظم آن به کار رفته، نزد پارسی‌گویان چندان شهرت یافته که حکم داستانهای متداول در میان عامه را پیدا نموده است، و شگفت است که با این همه شهرت و رواج، و با آنکه مقداری از توصیفات مناسب با فرهنگ ایرانی و یا سنت‌های داستان‌سرایی ایرانیان و اوصاف شخصیت‌های اصلی قصه‌های عاشقانه، در آن وارد شده و تغییراتی در داستان پدید آورده است، این داستان همچنان فاقد نشانه‌های فرهنگی ایرانی‌ست و از بسیاری جهات با منظومه‌های روایی دیگری از قبیل ویس و رامین و خسرو و شیرین و آن همه رمان‌های کوتاه و بلند منظوم و منثور فارسی تفاوت دارد، در صورتی که میان آن با منظومه ورقه و گلشاه، که روایتی فارسی از قصه عربی عروه‌بن حزام‌العذری با دختر عمش عفراء است، شباهت‌ها و همسانی‌های بسیار می‌توان یافت.

*. این مقاله خلاصه سخنرانی من در کنگره نظامی گنجه‌ای (لندن شهریور ۱۳۷۰) است که به یاد دوست و همکار فقید عزیزم مرحوم دکتر پرویز ناتل خانلری در این مجموعه به طبع می‌رسد. سخنواره، (تهران ۱۳۷۶)، صص ۶۹-۷۸.

با تمام این احوال منظومه لیلی و مجنون توانسته است مقام منتخب و والایی در نزد فارسی‌زبانان پیدا کند بنحوی که چندین بار به وسیله شاعران توانای پارسی‌گوی به زیور نظم آراسته شود، و یقین است که مهارت نظامی در سر و صورت دادن به این داستان بیابانی مایه این همه نفوذ آن در قلمرو زبان و ادب فارسی گردیده و از این حیث می‌توان داستان مذکور را با یک داستان سامی‌الاصول دیگر یعنی یوسف و زلیخا مقایسه نمود که چون تحریرهای عالی‌مثنوی فارسی و چند نظم که قدیمی‌ترینش از ابوالمؤید بلخی و بهترینش از نورالدین عبدالرحمن جامی است، از آن باقی مانده، در ادب فارسی برای خود جای شایسته‌ای باز نموده است. همچنین اند داستانهای دیگری از ریشه یونانی مثل وامق و عذرا که نخستین بار عنصری آن را به نظم آورد و اسکندرنامه که طبع وقاد فردوسی و نظامی و چند استاد دیگر آن را به صیقل پارسی روشن و درخشان ساخت، و یا داستان عربی دیگری که پیش از این بدان اشاره کرده‌ام یعنی ورقه و گلشاه که عیوقی استاد معاصر سلطان محمود غزنوی آن را وارد جولانگاه ادب فارسی کرد تا از آنجابه ادب گردی و ترکی هم راه جوید.

اعرابیان در ادب قدیم خود مقداری شعر دارند که موضوعشان نو میدی از وصال معشوقگان، یا بیان یادگارها و یادبودهای عاشقانه شاعر نسبت به مکان و زمان دیدار یار یا وصل جمال او یا ذکر حرامانه‌های خود در فراق و امثال اینهاست. مقداری از اینگونه شعرها به مجنون نامی نسبت یافته و در شرح معنای هر یک از آنها جزیی از سرگذشت آن شاعر ساخته شده و از فراهم آوردن مجموع آنها سرگذشت کلی برای او جعل گردیده است، و چون هر یک از این اشعار برای آهنگ و مقام موسیقی خاصی به کار رفته و شیوع یافته بود، آن

داستانها هم میان مردم رایج شده و دهان به دهان و سینه به سینه گشته است. این جریان فقط به مجنون عامری انحصار ندارد بلکه شاعران دیگری هم در میان روات شهرت داشتند و آنچه آنها راجع به اشعار و سرگذشت عاشقانه‌اشان می‌گفتند در کتابهای ادب راه می‌جست. در همه این موارد داستانی را که جعل کرده و به یک شاعر نسبت داده بودند، می‌آوردند و اسم معشوقه‌ای را هم که در آن اشعار آمده نقل می‌کردند. چیزی شبیه به این جریان را در ادب فارسی، در کتابهایی نظیر مجالس العشاق منسوب به سلطان حسین بایقرا [ابوالغازی حسین بن غیاث‌الدین منصور بن بایقرا ابن عمر شیخ بن تیمور] متوفی به سال ۹۱۱ هجری، و کتاب خلاصه‌الاشعار میر تقی‌الدین کاشانی داریم که برای عده‌ای از شاعران یک داستان عشقی ساخته و شاعری او یا سرودن یک شعر معین او را به مناسبت آن عشق دانسته و نوشته‌اند.

اگرچه نظامی در نظم لیلی و مجنون از اصل عربی آن استفاده کرده است، با این حال نباید تصور کرد که هیچگونه تصرفی در آن ننموده و اختلافی بین روایت او و اصل عربی آن وجود ندارد، و حتی حقیقت امر این است که داستان عشق قیس‌العامری، یعنی همین قصه لیلی و مجنون به یک روایت تنها ختم نمی‌شود و روایت‌های گوناگونی در این زمینه وجود دارد که با یکدیگر اختلافهایی دارند تا به جایی که در بعضی از آنها حقیقت وجودی تمام واقعه مورد تردید و انکار قرار می‌گیرد.

از میان مؤلفان قدیم ابوالفرج الاصفهانی (م ۳۵۶هـ) صاحب کتاب الاغانی به بیان سرگذشت قیس‌العامری مشهور به مجنون توجه خاص نموده است زیرا اشعار منسوب به این شاعر بسیار برای تغنی به کار رفته و از این روی در کتاب الاغانی با

شرحی درباره گوینده آنها نقل شده است. ابوالفرج به وجوه مختلف روایات در این زمینه توجه کرده است (الآغانی، بیروت، ج ۲، ص ۶ و ۱۱) و حتی از قول اصمعی بصری (م ۲۱۶هـ) شاگرد خلف الفرغانی خبر می‌دهد که افسانه قیس بنی عامر داستانی است که رُوات، یعنی آنها که اشعار و امثال و انساب و اخبار عرب جاهلی و صدر اسلام را روایت می‌نمودند، آن را جعل کرده‌اند.

باز همین ابوالفرج اصفهانی (ایضاً، ج ۱، ص ۳۰۵) از قول ابن الکلبی (متوفی ۲۰۴هـ) می‌گوید که داستان مجنون و اشعار منسوب به او به وسیله یکی از جوانان بنی امیه جعل شده است که عاشق دختر عم خود بود ولی نمی‌خواست که نام آن دختر و خود او در اشعارش در افواه خاص و عام افتد، پس قصه مجنون عامری را جعل کرد تا حامل همه این شهرت‌ها باشد و او را از بدزبانی مردم برهاند. صاحب آغانی این مطلب را، از دیگر صاحبان اخبار هم نقل کرده است و قوی‌ترین دلیل بر اثبات این حقیقت اختلاف شدیدی است که درباره نام مجنون و نسب او و لیلی و داستان عشق آن دو وجود دارد؛ به این معنی که اسم مجنون در روایت‌های مختلف مهدی بن الملوّح، قیس بن الملوّح العامری، اقرع بن مُعدن، قیس بن مُعاذ العقیطی و امثال آنهاست. و جاحظ بصری (متوفی ۲۵۵هـ) در البیان والتبیین به دو مجنون اشاره می‌کند یکی از قبیله بنی‌جعده و دیگری از قبیله بنی عامر. و اما درباره لیلی و حسب و نسبش چندان تشتت در اخبار ملاحظه نمی‌شود و درباره او از روزگار قدیم نوشته‌اند که از همان قبیله مجنون و دختر سعد بن مهدی و از اعقاب ربیعۀ بن عامر، بوده است.

موضوع اصلی سرگذشت عاشقانه این دو، آن‌طور که از روایت‌های قدیم برمی‌آید خیلی ساده و عادی است و با این حال از همان آغاز دو روایت متمایز

در این باب داریم که بنا بر یکی از آنها این دو جوان در ابتدای عهد خود گله‌داری می‌کردند و در چراگاه حیوانات یکدیگر را شناختند و به هم دل بستند، و بنا بر قول دیگر قیس (یعنی مجنون) لیلا را در میان یک دسته از دختران قبیله مشاهده کرد و عاشق و خواستار او شد در حالی که پدر لیلا او را در عقد مرد دیگری به نام وردبن محمد عقیلی درآورده و ناگزیر درخواست قیس را نپذیرفته بود، و آن بیچاره به سبب ناکامی دچار جنون گردید و تا آخر عمر به همان حال باقی ماند و فقط یک بار توانست معشوقه خویش را ببیند ولی در همه عمر اشعاری در بیان حرمان خود و وصف لیلی سروده است که به نام او یعنی به نام مجنون رواج یافته‌اند، ولی این عنوان مجنون تنها خاص همین یک شاعر مورد بحث ما که به نامهای مذکور موسوم است، نیست و اصلاً واژه عاشقانه حرمان‌انگیز او از شوریده حالی و شیفتگی و جنون گوینده حکایت کند و از اینگونه شاعران در ادبیات عربی بسیار روایت شده است مثلاً به قول اصمعی (الآغانی، ج ۱، ص ۳۰۷) فقط در قبیله بنی عامر یعنی درست همان قبیله قیس عامری، چندین تن عنوان مجنون داشتند و همه آنها هم در غزلها و تغزلهای خود معشوق خویش را لیلی می‌نامیدند و این اسم را جانشین نام زنی می‌نمودند که معشوقه واقعی‌شان بود، چنانکه این کار را نسبت به نام چند زن دیگر هم کرده‌اند که اصطلاحاً به «عرائس الشعر» شهرت دارند مثل سلمی، سعدی، سعاد، عذرا و عفراء، و نام‌همه این عروسان شعر عربی در ادب فارسی هم وارد شده و در شعر به کار رفته است مثل این بیت از معزی:

از خیمه تا سعدی بشد وز حجره تا سلمی بشد

وز حجله تا لیلی بشد گویی بشد جانم ز تن

و این بیت‌ها از شاعران دیگر:

سفر گزیدم و بشکست عهد قربی را
مگر به حيله بينم جمال سلمی را

(ظهیر فاریابی)

هر کجا عشق من و حسن ترا وصف کنند
هیچ عاقل صفت لیلی و مجنون نکند

(فلکی شروانی)

چون بلبله دهان به دهان قدح برد
گویی که عروه بال به عفرا برافگند

(خاقانی)

ترا لیلی نشاید گفت لیکن عاقل از عشقت

عجب نبود که چون مجنون برآرد سر به شیدایی

(سیف فرغانی)

بی رخ لیلی اگر کوه گرفتم چه عجب

منِ خو کرده چو مجنون به بیابانی بودن

(سیف فرغانی)

بار دل مجنون و خم طره لیلی

رخساره محمود و کف پای ایازست

(حافظ)

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
بر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس
(حافظ)

عیبی نباشد از تو که بر ما جفا رود
مجنون از آستانه لیلی کجا رود
(سعدی)

معلوم نیست اشعاری که به نام مجنون بنی عامر در الاغانی آمده متعلق به کدام یک از مجنون‌هایی است که قبلاً ذکر کردیم و این را هم نمی‌دانیم که این اشعار را اشخاصی با نام یا عنوان واقعی «مجنون» سروده‌اند یا روایتی آنها را جعل کرده‌اند مثل حماد بن شاپور دیلمی و خلف فرغانی که خیلی به این گونه کار یعنی سرودن اشعاری به عربی و نسبت دادن آنها به شعرای عرب نژاد جاهلی یا اوایل دوره اسلامی توجه داشته و در این کار مشهور شده‌اند.

موضوع شایسته ذکر و قابل توجهی است که بعضی از موسیقی‌دانان مثل اسحق موصلی و شاگردانش هم هنگامی که برای آهنگ‌های خود حاجت به شعر داشتند شعری می‌ساخته و آن را به یکی از شاعران عرب نسبت می‌داده‌اند. درباره این اسحق موصلی نوشته‌اند که «كَانَ كَثِيراً مَا يَنْشِدُ لِلْأَعْرَابِيِّ وَهُوَ قَائِلُهُ» (الاغانی، بیروت، ۲، ص ۲۳).

به هر حال یک نگاه اجمالی به چهار نقل قول که ابوالفرج اصفهانی در الاغانی راجع به مجنون و لیلی و داستان عشق بدفرجام آنها کرده، حقیقت حال آنها را برای ما روشن می‌کند:

۱- ذَكَرَ اِبْرَاهِيمُ بَنِ الْمُنْدَرِ اِنَّ فَتًى مِّنْ بَنِي مِرْوَانَ كَانَ يَهْوِي امْرَأَةً مِنْهُمْ،

فیقول فیها الشعرَ و ینسبُه الی المجنون، و أنّه عمِلَ لَهُ اخباراً و أضافَ إليها ذلكَ الشعرَ و زادوا فیهِ. «الآغانی، ج ۱، ص ۳۰۸».

۲- و أخبرنی عَمّی. المجنون اسمُ مُستعارٍ لا حقیقه له، و لیس فی بنی عامر اصلٌ ولا نَسَب! فسُئِلَ به: مَنْ قالَ هذه الأشعار؟ فقال فتیٌّ من بنی امیة. «ایضاً همان صفحه».

۳- و قال الجاحظ ما تَرَكَ الناسُ شعراً مجهول القائلِ قیل فی لیلی الأَنسبوه الی قیس بن ذَرِیح «ایضاً ص ۳۰۹».

۴- قیل لِرَجُلٍ من بنی عامر: هَلْ تَعرفونَ فیكُم المَجنونَ الَّذی قَتَلَهُ العَشقُ؟ فقال هذا باطلٌ أنما یَقْتُلُ العَشقُ هذه الیمانیة الضعافِ القلوب «ایضاً همان صفحه».

با وجود همه این اقوال مختلف و متضاد، سرانجام اخباری که درباره عشق قیس به لیلای عامری جعل شده بود تدریجاً به صورت داستان مدون مرتبی درآمد و در طول قرون شکل و هیأت ادبی قاطعی پیدا کرد به نحوی که قابل تدوین و تحریر گردید و به همین سبب است که وقتی از کتابهایی مثل الشعر و الشعراء ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶هـ) به کتابهای متأخرتری مثل وفات الوفيات محمد بن شاکر الکتبی (م ۷۶۴هـ) و خاصه به کتاب تزیین الاسواق به تفصیل اشواق العشاق داود الانطاکی (م ۱۰۰۸هـ) (بیروت، ۱۹۷۲، ج ۱، ص ۹۷-۱۲۸) برسیم ملاحظه می‌کنیم که این سرگذشت بیش از پیش هیأت مقبول‌تری یافت و به شکل بهتری تنظیم شد، به نحوی که روایت‌های مزاحم دور ریخته شدند و از میان اشارات مختل و گاه متناقض، یک دسته که از همه منظم‌تر و مطبوع‌تر بوده و ضمناً شهرت بیشتری حاصل کرده بود، به عنوان سرگذشت «المجنون» انتخاب گردید، منتهی این سرگذشت نهایی که در سرزمینی بیابانی جریان یافته از بسیاری

جهات خشک و ابتدایی و دور از اوصاف دلپذیری که بایسته داستانهای عاشقانه است، بود و هست. ضمناً در این داستانِ برساخته بعضی اخبار تاریخی هم راه داده شده است به نحوی که خواننده را به اشتباه می‌افکند تا آن مجعولات را حقایق تاریخ بیندارد مثل داستان نَوفل بن مُساحِق که در سال ۸۳ حاکم مدینه بود اما در روایت نظامی از جمله امرای محتشم است و به حمایت از مجنون چند بار با قبیله لیلی می‌جنگد.

موقعی که نظامی نظم داستان لیلی و مجنون را شروع کرد، وضع بدین منوال بود که دیده‌ایم، بدین معنی که سرگذشت قیس بن ملوَح عامری ملقب به‌المجنون و اشعار حرمان‌انگیزش در عین آنکه شهرت وافر حاصل کرده بود، شکل و نظم نهایی نیز یافته و به همین صورت نظم یافته خود اساس کار نظامی در روایت منظوم او قرار گرفت ولی طبعاً استاد گنجه برای آنکه این داستان خشک بیابانی را تا حدی ملایم با طبع ظرافت پسند ایرانی کند در نقل آن تصرفاتی نمود.

نخستین نکته‌ای که بعد از دریافت رمان شروانشاه به نظم داستان لیلی و مجنون، به ذهن نظامی خطور کرد این بود که چگونه آن داستان خشک و دور از نشاط و بی‌ساز و پیرایه را به شعر فارسی در آورد:

گفتم سخن تو هست بر جای

ای آینه روی آهنین رای

لیکن چکنم هوا دو رنگست

اندیشه فراخ و سینه تنگست

دهلیز فسانه چون بود تنگ
 گردد سخن از شد آمدن لنگ
 میدان سخن فراخ باید
 تا طبع سواری نماید
 این آیت اگرچه هست مشهور
 تفسیر نشاط هست ازو دور
 افزار سخن نشاط و ناز است
 زین هر دو سخن بهانه ساز است
 بر شیفتگی و بند و زنجیر
 باشد سخن برهنه دلگیر
 در مرحله‌ای که ره ندانم
 پیداست که نکته چند رانم
 نه باغ و نه بزم شهریاری
 نه رود و نه می نه کامکاری
 بر خشکی ریگ و سختی کوه
 تا چند سخن رود در اندوه
 این بود کز ابتدای حالت
 کس نگشتش از ملالت
 گوینده ز نظم او پر افشاند
 تا این غایت نگفته زآن ماند

نظامی این خشکی‌ها و ناهمواری‌ها و غم‌انگیزی‌ها و نقص‌های فنی

داستان قیس عامری و لیلی را با آرایش‌های استادانه و حکیمانه و نیز با راه دادن بعضی تغییرات در اصل داستان و برخی افزایش‌ها و نقصان‌ها رفع کرد و با مهارتی که از خصایص او در داستان‌سرایی‌ست آن را از حالت خشک صحرایی به صورت داستانی که ملایم با ظرافت طبع ایرانیان‌ست، در آورد چنانکه مَهر فارسی بر پیشانی آن نقش جاویدان نهاده و آن را در صف منظومه‌هایی در آورده است که ایرانیان در طول قرون دلسپردگی به آن را از خاطر نسترده و بارهای دیگر آن را به نظم در آورده و در غزلها و تغزلهای خود به دفعات از دو شخصیت اصلی آن، لیلی و مجنون، چنان یاد کرده‌اند که گویی هر دو در ایران زاده و در کوهسارهای خیال‌انگیز این سرزمین به یکدیگر دل سپرده و در آغوش دشت‌های فراخ آن جان داده و در فضای بی‌مُتتهای ابدیت به ارواح نیاکانشان پیوسته‌اند.

برای مشاهده ظرافت طبع نظامی در نظم این قصه و در آوردن آن از حالت بیانی به هیأتی که مطبوع طبع شهرنشینان و سنّت‌های آنان باشد، فقط مطالعه آغاز منظومه لیلی و مجنون او کافی‌ست که در آن دو کودک گلّه‌بان و شترچران اصلی قبیله بنی عامر به دو امیرزاده زیباروی برازنده از دو قبیله مجاور تبدیل شده‌اند که با بزرگ‌زادگان دیگری در مکتب استاد هنر می‌آموزند و هنرآموزی قیس در جمع این نوجوانان به جایی می‌رسد که او را قیس هنری می‌نامند:

شرط هنرش تمام کردند

قیس، هنریش نام کردند

و در جمع این جوانان دختری از قبیله‌ای دیگر بود،

در هر دلی از هواش میلی
 گیسوش چو لیل و نام لیلی
 از دلداری که قیس دیدش
 دل داد و به مهر دل خریدش
 او نیز هوای قیس می جست
 در سینه هر دو مهر می رست
 چون از گل مهر بو گرفتند
 با خود همه روزه خو گرفتند
 این جان به جمال آن سپرده
 دل برده ولیک جان نبرده
 یاران به حساب علم خوانی
 ایشان به حساب مهربانی
 چون یک چندی بر این برآمد
 افغان ز دو نازنین برآمد
 عشق آمد و کرد خانه خالی
 برداشته تیغ لالابالی

مطالعه همین یک ورق از آغاز داستان لیلی و مجنون نظامی به ما نشان می دهد که اگر یک موضوع هنری به دست استادی افتد چگونه به نقش و نگارهای دلپذیر آراسته می شود، همچنان که نظامی خود، آنجا که از ابتدایی و بیابانی بودن قصه نزد پسرش محمد شکایت می کند، از قول او چنین حکایت می نماید:

باز آن خلف خلیفه زاده
 کاین گنج بدوست در گشاده
 گفت ای سخن تو همسر من
 یعنی لقبش برادر من
 در گفتن قصه‌ای چنین چست
 اندیشه نظم را مکن سست
 هر جا که به دست عشق خوانیست
 این قصه بر او نمک فشانیست
 گرچه نمک تمام دارد
 بر سفره کباب خام دارد
 چون سفته خارش تو گردد
 پخته به گزارش تو گردد
 زیبارویی بدین نکویی
 وانگاه بدین برهنه رویی
 کس در نه به قدر او فشان دست
 زین روی برهنه روی ماندست
 جانست و چو کس بجان نکوشد
 پیراهن عاریت بپوشد
 پیرایه جان ز جان توان ساخت
 کس جان عزیز را نینداخت

جان بخش جهانیان دم تست

وین جان عزیز محرم تست

تصرفات و آرایش‌ها و پیرایش‌های نظامی، برای آن‌که لیلی و مجنون را مطبوع طبع سخن‌شناسان سازد و از هیأت روایت‌هایی خشک به صورت داستانی دلپذیر درآورد، بسیار است بی‌آنکه در اصل و نهاد داستان تغییر عمده‌ای داده شود. مثلاً اوصاف طبیعت در این منظومه خیلی از محیط زندگی شاعر مایه گرفته است و یکی از موارد که این دعوی را به روشنی و صراحت اثبات می‌کند آنجاست که لیلی با دختران قبیله خود به دیدار باغ و بوستانی می‌رود که گویی نظامی در وصف آن یکی از مناظر دل‌انگیز دره‌های سرسبز و خرم اران را در پیش چشم دارد، و یا آنجا که از یاری نوفل نامی به مجنون سخن می‌گوید او را که در روایات اصلی برای جمع‌آوری اشعار مجنون به دیدارش می‌رفت به امیری لشکرکش و دشمن‌شکن مبدل می‌سازد که در حمایت مجنون دوبار با قبیله لیلی به جنگ برخاست، و یا در این داستان بیابانی به رسم داستانهای دلپذیر ویس و رامین و شیرین و خسرو و نظایر آنها میان عاشق و معشوق چندین نامه مهرانگیز مبادله می‌شود و باز تحت تأثیر همان منظومه‌ها عاشق به شب‌زنده‌داری و نیایش به درگاه خدای تعالی و آسمان و اختران می‌پردازد تا او را در وصال با معشوقه یاری دهند و عجیب است که در این میانه‌ها گاه نظامی‌ایاتی می‌آورد که مضمون و معنی آنها را در شب‌زنده‌داری‌ها و نیایش‌های شیرین آورده بود مثلاً این بیت از زبان مجنون:

آن کن ز عنایت خدایی

کآید شب من بروشنایی

خالی از شباهت معنوی با بیت زیرین از زبان شیرین در نیایش او نیست:

خداوندا شبم را روز گردان
چو روزم بر جهان پیروز گردان

و یا در شب زنده‌داری‌ها و نیایش‌های شیرین و مجنون وصف شب و ستارگان و بروج به هم شباهت دارند با این تفاوت که تفصیل استادانه نظامی در لیلی و مجنون بیش از شیرین و خسرو است. نتیجه این دو نیایش هم تقریباً یکسان است. در نتیجه نیایش شیرین خسرو به دیدار او می‌رود و در نتیجه نیایش مجنون‌نامه لیلی به او می‌رسد. شگفت است که عاشق شدن و صحرا گرفتن و باحیوانات صحرائی مأنوس شدن فرهاد در منظومه خسرو و شیرین بی شباهت به صحرائی شدن مجنون و دوستی با آهوان و گوزنان در منظومه لیلی و مجنون نیست.

اینها و بسیاری نکات دیگر از همین قبیل در منظومه لیلی و مجنون، و به‌ویژه ایراد بعضی حکایات عبرت‌آموز عالی در لابلای قصه‌ها، نتیجه تصرف نظامی در مطالب رمان غم‌انگیز لیلی و مجنون است تا آن را به گفته خودش از ملالت بیرون آرد و به وعده‌ای که در ابیات ذیل داده است وفا کند:

چون شاه جهان به من کند باز
کاین نامه به نام من پرداز
با این همه تنگی مسافت
آنجاش رسانم از لطافت

کز خواندن او به حضرت شاه
ریزد گهر نسفته بر راه
خواننده‌اش ار فسرده باشد
عاشق شود ار نمرده باشد

اگر بخواهیم به دنبال همه ریزه‌کاری‌های استادانه و تصرفات ماهرانه نظامی در نظم قصه غم‌انگیز لیلی و مجنون برویم بسیار مطالب گفتنی دیگر در پیش خواهیم داشت و من نمی‌توانم وقت حضار محترم را با بیان همه آنها در این مجلس بگیرم.

چون بریزی بحر را در کوزه‌ای
چند گنجد قسمت یک روزه‌ای

پس اجازه دهید در همین جا به قسمت یک ساعته خود بسنده کنیم و سخن را به این دو بیت استاد پایان دهیم:

تا سخن است از سخن آوازه باد
نام نظامی بسخن تازه باد
چونکه نسخه سخن سرسری
نیست بر گوهریان گوهری

لوبک (آلمان)، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۷۰

یادداشت‌ها:

۱. علاوه بر مراجع مذکور در متن، درباره این گفتار بنگرید به مقاله‌ای از نگارنده این‌سورها

تحت عنوان:

Comparaison des origines et des sources des deux contes persans: "Leyli et madjnoun"

de Nizām, et "Varqah et Golchah" de Ayouqi

در نشریه آکادمی ملی لینچی (LINCEI) حاوی گفتارهای خوانده شده در:

Colloquio sul poeta persiano Nizami... (Rome, 25-26 Marzo 1975), (pp. 137-147.

و گفتاری تحت عنوان:

Madjnoun Layla dans les Litteratures en persan, en kurde et en pashto.

به قلم J.T.P. De Bruijn در چاپ جدید آنسیکلوپدی اسلام (نسخه فرانسوی آن)، چاپ هلند

۱۹۸۶، صفحات ۱۰۹۹ تا ۱۱۰۱.